

## نظریه گفتمان، ریشه‌ها و کاربرد

پدیدآورنده : فواد میببی

کیان کیانی

[www.kiankiani.com](http://www.kiankiani.com)

موضوع : تملیل گفتمان، ریشه‌ها و کاربرد آن

## نظریه گفتمان، ریشه‌ها و کاربرد

نظریه گفتمان را نبایستی با جریان‌های گفتمانی دیگر همچون تحلیل گفتمان اشتباه گرفت. تحلیل گفتمان برآمده از زبان‌شناسی انتقادی، تکنیک‌های زبان‌شناختی را برای توصیف اشکال گفتمانی در عرصه‌های ارتباطات به کار می‌گیرد. این درحالی است که نظریه گفتمان به جای تکنیک‌های زبان‌شناختی صوری، متشکل از گزاره‌های نظری تهی است. بدین معنی که این گزاره‌ها چیزی در باب تحول جوامع صنعتی و یا مدرنیته در جهان سوم و یا روابط قدرت در خانواده به ما نمی‌گویند.

آنها نظریه‌های حاضر و آماده برای آزمون تجربی نیستند. بلکه نظریه گفتمان "مجموعه‌ای از مفاهیم و گزاره‌های تحلیلی - نظری به معنی فوکویی چارچوب‌های تاریخی و زمینه محور برای تحلیل صورت‌بندی‌های گفتمانی است" (تورفینگ، ۱۹۹۹: ۱۲).

بدین ترتیب نظریه گفتمان در تقابل با نظریه‌های جامعه‌شناسی است که در زمینه‌های گوناگون قابل آزمون هستند. این نظریه مجموعه‌ای از مفاهیم، مقولات و استدلال‌های تهی است که محتوای‌شان را از مطالعات انضمامی می‌گیرند. نظریه گفتمان حول مفاهیم گفتمان، هژمونی و آنتاگونیسم اجتماعی سازمان یافته است

### ریشه‌های فلسفی نظریه گفتمان

تئوری گفتمان متأثر از چند جریان فلسفی مهم است که در تقابل با سنت‌های نظری‌ای هستند که به دسترسی بی‌واسطه به چیزها و پدیده‌ها آنگونه که هستند باور دارند (از قبیل پوزیتیویسم)؛ و متأثر از مکاتبی است که برجسته‌ترین آنها عبارتند از: ساختگرایی سوسوری، نقد پساساخت‌گرایانه بارت، فوکو، دریدا و لاکان (لاکلا، ریشه‌های فلسفی تئوری گفتمان).

مهمترین پیامد اصول ساختارگرایی این است که زبان فرم است نه جوهر. هر واژه‌ای با دیگر واژگان فقط از طریق قواعد روابط همنشینی و جانشینی در ارتباط و پیوند است و این روابط از محتوای موجود و "مادی" آنها مستقل است.

به نظر لاکلائو زبان‌شناسی سوسوری دو ضعف بنیادین دارد :

۱- باور سوسور به اینکه زبان‌شناسی گفتمان که وی آن را هر واحد زبان‌شناختی بزرگتر از جمله تعریف می‌کند امکان‌پذیر نیست، زیرا بعد مادی زبان همان کاربردهای فردی یا پارول است قابل تحلیل ساختمان نیست. بدین وسیله امکان فراتر از سطح زبان‌شناسی به سطح عام‌تر نشانه‌شناسی (علم نشانه‌ها در جامعه) نیست (لاکلا، ریشه‌های فلسفی تئوری گفتمان).

۲- سوسور رابطه جزم‌گرایانه‌ای میان دال و مدلول قائل است که بدین معناست که فقط یک مفهوم در ارتباط با یک دال قرار می‌گیرد.

اولین طلایه ظهور پساساختارگرایی در اینجا حمله آن به کلیت است، که ساختارگرایی با ایجاد نظامی خودکفا و بسته در پی خلق و تئوریزه کردن آن است. دیوید هوارث سه نقد معطوف به برداشت ساختارگرایی سوسوری از معنا را عنوان می‌دارد که به خوبی بیانگر این حمله تئوریک از سوی پساساختارگرایی است :

۱- اگر چه سوسور استدلال می‌کند و باور دارد که هویت نشانه‌ها حاصل نظام تفاوت‌ها در درون دستگاه زبان است. اما وی درباره هویت خود این دستگاه توضیحی نمی‌دهد و بنابراین حدود ساخت زبانی ناشناس باقی می‌ماند.

۲- علیرغم اشاره سوسور به "تحولات در زمانی" دستگاه زبان، اما کانون اصلی توجه وی "شخصیت همزمانی" زبان است. که این تأکید سبب می‌شود تا سوسور پُرتره‌ای ایستا، ثابت، ساکن و نه پویا و تاریخی از زبان را به تصویر کشد.

۳- رابطه بین دال و مدمول رابطه‌ای ثابت و دارای هم‌ریختی محکم و شدید است و کمترین امکان سیالیت - ابهام و چندگانگی منتفی است. این باور سبب می‌شود که احتمال جدایی و دوری‌گزینی دال و مدلول منتفی می‌شود. درحالی‌که برای مثال "استعاره" گویای این امر است که واژه‌گان و تصاویر می‌توانند خالق معانی گوناگونی شوند (هوراث، ۱۳۷۷: ۱۶۵ - ۱۶۴).

پساساختارگرایی:

"در سال‌های اخیر سنت ساختارگرایی از زوایای مختلف شاهد یکسری بازنگری‌هایی بوده است که به ظهور جنبشی موسوم به پاسا ساختارگرایی منتهی گردید. شاخصه مشترک این بازنگری‌ها، به زیر سوال بردن مفهوم "کلیت بسته" بود که سنگ زیر بنای ساختارگرایی کلاسیک به شمار می‌رفت." (ارنستو لاکلا)

پساساختارگرایی چهار توهم اصلی روشنگری را شناسایی می‌کند و مورد نقد قرار می‌دهد:

۱- اسطوره سوژه متحد و یکدست، ۲- جهاشمول انتزاعی، ۳- درخواست جهت نیل به بنیان‌هایی غایی برای عقلانیت و... ۴- مفهوم جوهر‌گرایانه‌ای کلیت اجتماعی (باوچر، ۲۰۰۰).

نقش و تاثیر سه گزاره یا به زبان خود این تئوری سه "دال" پر نفوذ گفتمان پست مدرن بر نظریه گفتمان غیر قابل چشم‌پوشی است. در ابتدا تردید و رد آن چیزی است که "ژان فرانسوا لیوتار" (که با کتاب "وضعیت پست مدرن" مانیفست این جریان را نگاشت) آن را "فراروایت‌رهایی" می‌خواند.

جریان دوم، رویکرد "ضد بنیادگرایی" فیلسوف پراگماتیست آمریکایی ریچارد رورتی است. رورتی بر آن است که تمامی طرح‌های فلسفی تاریخ غرب در پی تضمین "عینی" یا "حقیقی" بودن دانش بشر درباره جهان بوده‌اند. رورتی با انتقاد از رنه دکارت، جان لاک و کانت، تلاش‌های آنها در این راه را "تلاشی برای ابدی کردن نوعی بازی زبانی" (رورتی به نقل از هوراث، ۱۳۷۷: ۱۶۳) می‌داند و این تلاش‌ها را لاپوشانی شخصیت متغیر و گذرای علم و

باورهای سوژه‌های انسانی می‌داند و نیل به چشم‌اندازی بی‌طرفانه از "واقعیت" را غیرممکن می‌خواند.

و سومین سنت فکری پست مدرن آنتی جوهرگرایی متأثر از ژاک دریدا است. کسی که سعی در نقد "متافیزیک حضور" در غرب و اعلام امتناع تعیین حدود جوهر پدیده‌ها و گریز هویت آنها از ثبوت و سکون داشت. دریدا با طرح "واسازی" (Deconstruction) نقشی بسیار جدی در شاکله تئوری گفتمان دارند.

واسازی دریدایی :

ضد جوهرگرایی و قرائت واسازانه دریدا از ریشه‌های فلسفی تئوری گفتمان بشمار می‌رود. واسازی برای لاکلا و موفه یک "ابزار سیاسی" (کننو، ۲۰۰۲: ۱۶۴) و چون شیوه‌ای از تحلیل انتقادی جهت "به چنگ آوردن طبیعت روابط قدرت و دینامیک‌ها [پویایی‌های] سیاست" (لاکلا و موفه، ۲۰۰۱: چهارده) محسوب می‌شود.

تبارشناسی فوکویی :

روش تبارشناسی متدلوزی پرداختن فوکو به موضوعات تحلیلی در دوره دوم حیات فکری‌اش محسوب می‌شود.

هوراث تفاوت میان دوره تبارشناسی با دوره اول کارهای فوکو (دیرینه‌شناسی) را بدین گونه بر می‌شمارد :

"یک، بایگانی‌شناس : (دیرینه‌شناس) صرفاً در پی توصیف بی‌طرفانه گفتمان‌هاست، اما تبارشناس آسیب‌شناسی می‌کند و سعی می‌کند برای مشکلاتی که جوامع معاصر با آنها مواجه‌اند از طریق بررسی شکل‌گیری و ظهور تاریخی این مشکلات راه‌حل ارائه کند.

دو، بایگانی‌شناس : (دیرینه‌شناس) ارزش‌های حقیقت، دانش و معنا را به تعویق می‌اندازد، در مقابل تبارشناس پی می‌برد که امتناع کردن از این پرسش‌ها ناممکن است و پاسخ به این پرسش‌ها ارزش حقیقت، دانش و معنا را در قدرت جست‌وجو می‌کند.

و در نهایت اینکه بایگانی شناس : (دیرینه شناس) به مطالعه گفتمان‌ها به مثابه کردارهایی خودبنیاد و قاعده‌مند می‌پردازد، ولی تبارشناس تاریخی را تولید می‌کند که می‌تواند چگونگی ساخت دانش، گفتمان و قلمروهای اشیاء را توجیه کند، و این کار لزوماً به تعاملات پیچیده میان کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی می‌انجامد. بنابراین، تبارشناسی صریحاً مرتبط با مرکزیت قدرت و سلطه در ساخت گفتمان‌ها، هویت‌ها و نهادهاست". (هوارث به نقل از سلطانی، ۱۳۸۲ : ۴۶ و ۴۷).

#### هستی‌شناسی نظریه گفتمان

هستی‌شناسی به مباحثی می‌پردازد که حول ماهیت واقعیت گسترش می‌یابند. به عبارت دیگر هستی‌شناسی به ماهیت و دانش واقعیت و قلمرو آن می‌پردازد. در علوم اجتماعی مباحثی از قبیل اینکه، موضوع علوم اجتماعی چیست؟ جامعه یا فرد چیست؟ ساختارها و آگاهی اجتماعی چیستند و چگونه ممکن می‌شوند، مباحث هستی‌شناسانه محسوب می‌شوند (بنتون، ۱۳۸۴: ۲۳ و دلانتی، ۱۳۸۴ و تریگ، ۱۳۸۴).

نظریه گفتمان لاکلاو و موفه بر نوعی "هستی‌شناسی ضدذات‌گرایانه" مبتنی است. این هستی‌شناسی مخالف این دیدگاه است که یک مرکز مستقل وجود دارد که به جامعه سامان می‌بخشد و هویت را تعریف و تعیین می‌کند و خود مشمول فرایند ساخت‌یابی نمی‌شود. هدف اصلی نظریه گفتمان تحلیل نحوه برساخته شدن اشکال گفتمانی است.

#### معرفت‌شناسی تئوری گفتمان

نظریه گفتمان بازنمایی را جایگزین معرفت‌شناسی می‌کند. از نظر تاریخی و فلسفی، مباحث مربوط به بازنمایی و ضدبازنمایی از نیچه، هایدگر، ویتگنشتاین، بارت و فوکو الهام گرفته است.

در سنت پسااستخارگرایی، بازنمایی دارای نقشی محوری است که بیانگر ضدیت با معرفت‌شناسی است. در سنت پسااستخارگرایی مطالعه بازنمایی

جایگزین مطالعه آن چیزی شده که بازنمایی‌ها بر آن دلالت دارند. جایگزینی بازنمایی به معنی بدبینی نسبت به بنیادهای قطعی حقیقت و ارزش و علاقه‌مندی نسبت به این امر است که ادعاها چگونه ساخته می‌شوند؟ در بازنمایی سوال از صادق بودن یا کذب بودن این ادعاها مطرح نیست.

نظریه گفتمان آنگونه که در آثار فوکو، لاکلاو و موفه مطرح شده است، یک نظریه ضد معرفت‌شناسی است. این امر به معنی بی‌توجهی به دانش یا حقیقت نیست. بلکه بیشتر به این معنی است که ساخت اجتماعی ادعاهای معرفتی و اینکه چگونه این ادعاها به اعمال قدرت پیوند خورده‌اند، مهمتر است. واکاوی صادق بودن دانش در کانون توجه قرار ندارد، بلکه هدف اصلی مطالعه و فهم این موضوع است که چگونه دانش به گونه‌ای اجتماعی و سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، خواه صادق و خواه کاذب (نش، ۱۳۸۰: ۵۲).

#### روش‌شناسی نظریه گفتمان

ارنست لاکلاو و شانتال موفه، تئوری خود را که متأثر از آراء فلسفی پساساختگرایی و کارهای فکری میشل فوکو و نیز باورها و جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی برآمده از مارکسیسم است، از طریق متدلوزی تحلیلی و نظریه‌ی معنایی پیش می‌برند که به نوعی می‌توان آن را واسازی "هژمونی گفتمان‌ها" نامید. نظریه گفتمان حول مفهوم خاصی از گفتمان و دو محور اصلی هژمونی و آنتاگونیسم اجتماعی سازمان یافته است. برخی دیگر از مفاهیم اصلی این نظریه عبارتند از مفصل‌بندی، نقاط محوری، عنصر، حوزه گفتمان‌گونی، دال‌های شناور و وقته. لاکلاو و موفه مفصل‌بندی این مفاهیم را به شیوه زیر توضیح می‌دهند:

"منظور ما از مفصل‌بندی، هر نوع عملی است که سبب شود عناصر مختلف به نحوی با هم ترکیب گردند که هویت‌شان، در نتیجه عمل مفصل‌بندی، دست‌خوش تغییر شود. آن کلیت ساخت یافته‌ای را که حاصل عمل مفصل‌بندی است گفتمان می‌نامیم و موقعیت‌های مختلف ترکیب شده درون گفتمان را وقته می‌نامیم. برعکس، هر نوع تفاوتی را که به شیوه‌ای گفتمانی ترکیب و بیان نشده باشد، عنصر می‌نامیم." (لاکلاو و موفه، ۱۹۸۵: ۱۰۵).

"یک گفتمان می‌کوشد عنصرها را به وقته‌ها تبدیل کند، آن هم از طریق فروکاستن معانی متکثر آنها به یک معنای واحد و ثابت. گفتمان نوعی حدودود ایجاد می‌کند، یعنی بی‌ثباتی‌ای را که در معنای نشانه‌ها وجود دارد بطور موقت متوقف می‌سازد. حدودود یاد شده هیچگاه قطعی و نهایی نیست. گذار از عنصرها به وقته‌ها هیچگاه بطور کامل متحقق نمی‌شود." (لاکلاو و موفه، ۱۹۸۵: ۱۱۰).

گفتمان، جهان اجتماعی را معنا می‌بخشد و برمی‌سازد. لاکلاو و موفه معتقدند که همه پدیده‌ها، کنش‌ها و فرایندهای اجتماعی گفتمانی‌اند یعنی این گفتمان‌ها هستند که اصولاً امکان معنادار بودن جهان را به ما ارزانی می‌دارند. اما به جز گفتمان‌ها، جهان فراگفتمانی و بیرونی نیز وجود دارد و در واقع همین جهان است که امکان اینکه گفتمان‌ها معنا آفرینی کنند را باعث می‌شوند.

این احکام یا با واژگان تئوری گفتمان "دال‌ها" حاصل کنش و عملی است که ضمن متعادل و تعریف نمودن آنها، "مجموعه" و ساختی ویژه و خاص از دال‌ها را می‌آفریند. این عمل از سوی لاکلاو و موفه "مفصل‌بندی" خوانده شده است. دال‌ها تحت تاثیر عمل مفصل‌بندی وارد مجموعه روابط دال‌های دیگر می‌شوند و تبدیل به وقته‌های آن گفتمان می‌گردند و این تفاوت جایگاه‌های این دال‌هاست که بدان‌ها معنا می‌بخشد. لاکلاو و موفه مفاهیم رایج از گفتمان (مثل نوشتن، نوشتار، سخنرانی، متن و...) را کنار می‌گذارند و "خود این مفاهیم را" اجزاء درونی کلیت گفتمانی " " می‌دانند (لاکلاو و موفه، ۱۹۸۷: ۸۲).

همواره باقی‌مانده‌های از عناصر وجود دارند که در گفتمان بکار برده شده‌اند و به وقته بدل نگشته‌اند. این عناصر که همواره امکان ورود به ساخت گفتمانی و تغییر شکل‌بندی آن را دارند در فضایی بسر می‌برند که از سوی لاکلاو و موفه حوزه گفتمان‌گونگی خوانده می‌شود. اینان مانع اشباع معانی می‌شوند و دال را ترغیب به شناور بودن می‌نمایند (لاکلاو و موفه، ۱۹۸۵: ۱۱۲).

نقطه مرکزی (nodal point) یا "دال تهی" (empty signifier)، "دال حاکم" (master signifier) و یا واژه تهی (empty term)، نقطه‌ای است که سبب ثبات موقتی گفتمان می‌شود. این اصطلاح که از ژاک لاکان (points de caption) اخذ شده است، اشاره به دال برجسته و ممتازی دارد که معنای



زنجیره دال‌های دیگر را حول خویش ثبات می‌بخشد (لاکلا و موفه، ۱۹۸۵: ۱۱۲).

ارنستو لاکلا و شان‌تال موفه برآنند که نقطه مرکزی، به واقع واژگان و دال‌هایی تهی‌اند که در درون خویش فاقد هیچ مدلول یا معنایی خاصی است. در این صورت این سوال مطرح می‌شود اگر نقطه مرکزی یک گفتمان و عامل اتحاد (موقتی) دال‌ها تهی و فاقد معناست، چگونه گفتمان دارای معنا و محتوا می‌شود؟

لاکلا: "محتوا از طریق تعدد و تقاضاهایی که یک رابطه هم‌ارزی میان آن تقاضاها (و دال‌های یک گفتمان) اتحاد ایجاد کرده است، فراهم می‌گردد" (لاکلا و موفه، ۲۰۰۱: ۴۱). این روابط هم‌ارزی میان دال‌های مختلف یک گفتمان است که محتوا و معنای نقطه مرکزی (و گفتمان) را تعیین می‌کند. یورگنسن و فیلیپس گفتمان را برای لاکلا و موفه اینگونه تعریف می‌کنند: "یک گفتمان تلاشی است برای تبدیل عناصر به وقته‌ها از طریق تقلیل چندگانگی معنایی‌شان به یک معنای کاملاً تثبیت شده" (به نقل از سلطانی، ۱۳۸۴: ۷۹).

دکترین مارکسیستی و نظریه تضاد (آنتاگونیسم)

اگر چه مارکسیسم به آنتاگونیسم و تضاد در جامعه اذعان می‌کند. اما تئوری‌پردازی مارکسیسم دارای سه کاستی در رابطه با تضاد است:

۱) تقلیل آن به تضاد طبقاتی: مارکسیسم تمامی تضادها و منازعات متعدد جامعه را به مبارزات طبقاتی فرو می‌کاهد و بدین‌سان غافل از بسیاری از پتانسیل‌ها و نیز فوران‌های تضاد روابط اجتماعی جامعه است.

۲) باور به حذف و زوال نهایی تضاد: مارکسیسم برآن است که با انقلاب پرولتاریا و طلوع جامعه بی‌طبقه کمونیستی تضاد و نزاع نیز از جهان اجتماعی رخت بر می‌بندد زیرا نیروی محرکه تاریخ (مبارزه طبقاتی) با نابودی سرمایه‌داری و تبعاً امحای پرولتاریا، از حرکت باز می‌ایستد و جامعه کمونیستی دیگر شاهد هیچ‌گونه تضادی نخواهد بود (لاکلا و موفه، -، ۱۹۹۹).

۳) در ضمن آنتاگونیسم از دید مارکسیستی میان طبقات و هویت‌های تمامیت یافته و معین برآمده از آنها روی می‌دهد، درحالی که "تئوری گفتمان" ضمن رد نیل به تمامیت از سوی گروه‌های مختلف و هویت آنها، در واقع آنتاگونیسم را لحظه‌ای که هویت‌ها تهدید می‌شوند و نبردی جهت نیل به تمامیت می‌داند، نبردی که همیشه از دستیابی به غایت باز می‌ماند.

ارنستو لاکلا و شانتال موفه در مقابل اندیشه یکدستی، وفاق و کلیت جامعه، آنتاگونیسم را مطرح می‌کنند و آن را تحت عنوان "امتناع انسداد" (وتبعاً امتناع جامعه) تئوریزه می‌نمایند. آنتاگونیسم (تضاد) به جای آنکه چون یک رابطه عینی تصور شود، همچون محدودیت‌های هرگونه عینیت (و نیل به انسداد) نشان داده می‌شود.

لاکلا و موفه علاوه بر آنکه برخلاف مارکسیسم تضاد و آنتاگونیسم را به تضاد طبقاتی فرو نمی‌کاهند و به زوال نهایی این امر معتقد نیستند، اصولاً برخلاف مارکسیسم و بسیاری از تئوری‌ها (حتی خود تئوری تضاد) از تضاد تصویری منفی و مخرب را متصور نیستند. درحالی که هگل می‌گفت "تاریخ همگانی قلمرو شادی نیست"، تضاد و مبارزات موجود در جوامع و تاریخ نه تنها سبب رنجش لاکلا و موفه نیست، بلکه گارانتی تنوع و پلورالسیم محسوب می‌شود. لاکلا و موفه با نیک دانستن عدم امکان حذف آنتاگونیسم، معتقدند که اگر آنتاگونیسم حذف می‌شد و اگر اصول تقسیم‌بندی‌هایی اجتماعی وجود نمی‌داشت، ما به یک جامعه کاملاً هم‌رأی می‌رسیدیم و در این شرایط دیگر هیچ خبری از آزادی نبود.

بازسازی هژمونی در تئوری گفتمان

"نوعی تکثیر و ازدیاد "دال‌های شناور" در جامعه وجود دارد و رقابت سیاسی را می‌توان به مثابه تلاش نیروهای رقیب سیاسی برای تثبیت نسبی دال‌های مذکور، در قالب پیکره‌هایی خاص دانست... این تثبیت نسبی رابطه دال‌ها چیزی است که از آن تحت عنوان "هژمونی" یاد می‌شود." (ارنستو لاکلا، گفتمان).

در تئوری گفتمان هژمونی در ارتباط با نقش و توان تعیین‌کنندگی یک پروژه یا نیروی سیاسی جهت تعیین قوانین و معانی در یک فورماسیون خاص اجتماعی، معنا می‌یابد.

هژمونی معطوف به مساله فرادستی آن نیروی سیاسی‌ای است که فورماسیون مسلط رفتار و معنا را در یک حوزه خاص اجتماعی تعریف و تحمیل می‌کند. واسازی و پسا ساختگرایی تیشه به ریشه همراهی مستحکم و ثابت دال و مدلول می‌زند. روابط دال و مدلول از زاویه نگرش واسازانه متغیر، سیال و ناتمام دیده می‌شود. روابطی که دائم در حال شکل‌یابی، واشدگی و تغییر شکل می‌باشد. از این روابط سیال دال‌های یک گفتمان از منظر تئوری گفتمان پای به حوزه روابط میان نیروهای متضاد و آنتاگونیستی اجتماع می‌نهد و اینجاست که هژمونی به نقش‌آفرینی می‌پردازد:

"هژمونی، یک منطق سیاسی مشخص و برآمده از کنش "مفصل‌بندی" است که طی آن یک نیروی اجتماعی ویژه (یک طبقه، گروه یا حزب سیاسی خاص) به بازنمایی یا تسخیر مقام "کل جامعه" نائل می‌شود و گفتمان نتیجه کردارهای هژمونیک مفصل‌بندی است (تورفینگ، ۱۹۹۹: ۱۰۲).

با توجه به اینکه آنتاگونیسم و تضاد خصلت همیشه حاضر و وجودی عرصه اجتماع است و این تضاد و مبارزه همواره بوده و خواهد بود، تلاش برای تفوق بر نیروهای دیگر با هدف نیل به هژمونی انجام می‌پذیرد.

از آنجا که هر پدیده و تبعاً نیروی سیاسی، اجتماعی از طریق گفتمان موجودیت می‌یابد، عرصه اجتماع و اتمسفر سیاست را مبارزه گفتمان‌های مختلف و تضاد که دارای پروژه‌های سیاسی متعارض هستند در بر گرفته است و هنگامی که یک گفتمان موفق به تحکیم پروژه خویش بر تمامی اجتماع شود و گفتمان و پروژه‌های دیگر را دچار واساخته شده‌گی و انحلال معنا می‌کند و خود تعیین‌کننده و "ارباب" آن صورت‌بندی اجتماعی گردد، هژمونی را به چنگ آورده است.

"اگر مدلول خاصی به دالی نزدیک شود و در نتیجه بر سر معنای خاصی برای یک دال در اجتماع اجماع حاصل شود آن دال هژمونیک می‌شود و با هژمونیک شدن دال‌های یک گفتمان کل آن گفتمان به هژمونی دست پیدا می‌کند هژمونیک شدن یک نشانه به این معناست که معنای آن در سطح وسیعی در افکار عمومی مورد پذیرش قرار گرفته است و یا در واقع نوعی انسداد هر چند موقتی در معنای نشانه به وجود آمده است. در این حالت هژمونی حاصل می‌شود. (سلطانی، ۱۳۸۴ : ۸۳) البته معنا حاصل روابط هم ارزی دال‌هاست و نه ارجاع به مدلولی خاص.

"سعید وزاک" هژمونی را برای لاکلا و موفه موفقیت پروژه‌های سیاسی را در توانایی آنها برای تثبیت نسبی معنای مورد نظرشان در محدوده‌ای مشخص تعریف می‌کنند.

لاکلا و موفه هژمونی را نه تنها از دام تحلیل مبارزات طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی نجات می‌دهند (گریز از تله لنین) آن را از تحلیل سلطه طبقاتی بورژوازی بر طبقات دیگر اجتماع نیز رهایی می‌بخشند (گریز از دام گرامشی، آلتوسر و پولانزاس). هژمونی اکنون دیگر چون محور مبارزات و کنش‌های حوزه سیاست، مبین و معرف موفقیت یا شکست نیروهای سیاسی در اعمال و تحمیل خواست‌هایشان است. رفتار هژمونیک و توان اعمال آن در تئوری گفتمان یک کنش مفصل‌بندی است که منجر به تعیین قوانین مسلط سازنده صورت‌بندی‌های اجتماعی می‌شود.

گفتمانی که بدین‌سان کسب هژمونی می‌کند موفق بدان می‌شود که از طریق ترکیب رضایت و اجبار جامعه را بدین باور هدایت نماید که معنای مورد ادعای گفتمان را قانع کننده و "مفید" برای همه گروه‌ها بپندارد. اینگونه است که دال‌های آن گفتمان در سطح اجتماع مورد استقبال، محبوبیت و پذیرش قرار می‌گیرد لازم به تذکر چندین باره است که این پیروزی هژمونیک هر اندازه که طول بکشد، موقعیتی موقت و نسبی است و امکان اسکان همیشگی و مطلق گفتمان در منصب هژمونی منتفی است.

گاه نیز ممکن است که گفتمان حاکم و مسلط در صورت تزلزل در کسب رضایت و اقتناع و تهدید گفتمان‌های دیگر علیه پروژه سیاسی و معانی مطلوب آن، دست به کاربرد "اجبار" (سویه دیگر کسب و تداوم هژمونی) شود. در این حالت که اقتناع و رضایت عمومی بر معانی و پروژه‌های گفتمان حاکم رنگ

می‌بازد و جدال جبراً می‌آغاز می‌شود.

اگر در یک فورماسیون خاص اجتماعی یک گفتمان برخوردار از تداوم و سلطه درازمدت‌تر و بی‌رقیب‌تری شود آن گفتمان به "عینیت"، بدیهی‌انگاری و تصور ابدی بودن رهسپار می‌شود و مساله تاریخی بودن خویش را نفی کرده چون امری ازلی، ابدی و طبیعی بر گروه‌ها و سوژه‌های اجتماعی پدیدار می‌شود. ارنستو لاکلا و موفه این موفقیت را برای آن گفتمان "عینیت" می‌نامند.

#### سوالات اصلی در نظریه گفتمان

کاربرد نظریه گفتمان در پژوهش تجربی بر پایه پرهیز این نظریه از تحمیل خود بر واقعیت تجربی استوار است. در این میان ما با قطب‌بندی دوگانه نظریه‌گرایی یا تجربه‌گرایی مواجهه نیستیم.

هیچ نظریه موجودی برای به کارگیری آن در مواجهه با موضوع‌های تجربی وجود ندارد. بلکه مجموعه‌ای از مفاهیم را در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد و پژوهشگر بر اساس آنها، چگونگی مفصل‌بندی مفاهیم‌اش را در زمینه‌های خاص پژوهشی جستجو می‌کند. هدف تحلیل اجتماعی کشف و تبیین واقعیت‌های عینی نیست.

مثلاً این مساله که جامعه واقعا از چه گروه‌هایی تشکیل شده است، بلکه این است که آدمیان چگونه این واقعیت‌ها را خلق می‌کنند، طوری که عینی و طبیعی جلوه می‌کنند.

بر این اساس می‌توان موضوعاتی از قبیل ظهور و صورت‌بندی ساختارهای گفتمانی جدید، نقش جنبش‌های اجتماعی و عوامل سیاسی، هویت‌ها و ذهنیت‌ها و هژمونی (ظهور، صورت‌بندی و حل انگاره‌های جمعی) را با به کار گرفتن نظریه گفتمان تحلیل کرد.

با محور قراردادن ترکیب‌بندی‌های مفهومی نظریه گفتمان می‌توان سوالات زیر را مطرح کرد:

(۱) چگونگی سازمان اجتماعی معنا :

با محور قرار دادن دال‌های اصلی متفاوت در رابطه گفتمان، هویت و فضای اجتماعی می‌توان به شیوه زیر پیش رفت. نقطه مرکزی که گفتمان حول آن سازمان می‌یابد (مثلا دموکراسی لیبرال)، دال‌های اصلی که هویت حول آن سازمان می‌یابد (مثلا مرد) و اسطوره‌ها که فضای اجتماعی را سازمان می‌دهند (مثلا غرب). همه این مفاهیم را می‌توان برای پاسخگویی به سوال اصلی "چگونگی سازمان اجتماعی معنا" بکار گرفت. در این رابطه می‌توان با این پرسش آغاز کرد که : چگونه گفتمان‌ها، هویت و فضای اجتماعی به گونه‌ای گفتمانی سازمان یافته‌اند؟ گفتمان‌ها با ترکیب‌بندی و تنظیم عناصر، چه معنایی برمی‌سازند و چه معنایی را طرد می‌کنند؟ بهترین شیوه پاسخ به این سوالات شناخت "نقاط محوری" گفتمان‌ها است؛ اینکه در یک گفتمان خاص کدام دسته از نشانه‌ها منزلت محوری دارند و سایر نشانه‌های درون آن گفتمان چگونه در نسبت با آن نشانه‌های محوری تعریف می‌شوند.

(۲) چگونگی پیوند و ترکیب‌های معانی در زنجیرهای هم ارزی :

در ادامه می‌توان به چگونگی پیوند هویت‌ها جمعی و فردی و نقشه‌های فضای اجتماعی پرداخت و بدین ترتیب سوال اصلی دیگری بعنوان "چگونگی پیوند و ترکیب‌های معانی در زنجیرهای هم ارزی. یک مفصل‌بندی خاص بر چه گفتمان یا گفتمان‌هایی تکیه می‌کند و چه گفتمان‌هایی را بازتولید می‌کند؟ مثلا پیوند غرب و تمدن و نهادهای دموکراسی لیبرال. سایر گفتمان‌ها این نقاط محوری را چگونه تعریف می‌کنند. فقط از طریق تحلیل شیوه‌های مختلف معنا بخشی به این نقاط محوری است که پی می‌بریم کشمکش بر سر معنا چگونه است.

(۳) چگونگی بازنمایی دیگری‌ها :

در مرحله بعد می‌توان به چگونگی بازنمایی دیگری‌ها در کلیت‌های به نام گفتمان‌ها، هویت‌ها یا فضای اجتماعی پرداخت. چگونه یک گفتمان معین دیگران را طرد می‌کند و پیامدهای اجتماعی این طرد چیست؟ (به مثابه روش و نظریه).

۴) خطوط تضاد، دال‌های شناور، آنتاگونیسم و هم‌مونی :

پس از این می‌توان به خطوط تضاد، دال‌های شناور، آنتاگونیسم و هم‌مونی پرداخت. در این رابطه پرسش این است که چه گفتمان‌هایی براساس چه تضادهایی در فضای اجتماعی با هم در تنازع‌اند. شناسایی خطوط آنتاگونیستی و پیامدهای هم‌مونیک دال شناور. آیا این مفصل‌بندی، گفتمان موجود را تغییر خواهد داد و به چالش خواهد کشید؟

بلیکی، نورمن (۱۳۷۱) طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.

دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل (۱۳۷۶) میشل فوکو : فرانسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

دلانتی، گارد (۱۳۸۴) علم اجتماعی، ترجمه محمدعزیز بختیاری، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

ساروپ، مادون (۱۳۷۹) دریدا و واسازی، ترجمه محمدرضا تاجیک مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان، صص: ۱۷۹-۱۹۲.

سلطانی، سیدعلی اصغر (۱۳۸۴) قدرت، گفتمان و زبان : سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر نی.

صدیقی، نادر (۱۳۸۱) چپ نو و پسامارکسیسم، فصلنامه گفتمان، ش ۵، صص: ۱۷۹-۲۰۰.

فی، برایان (۱۳۸۱) فلسفه نوین علوم اجتماعی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.

کرایب، یان (۱۳۸۴) فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران، نشر آگه.

لاکلاو، ارنستو (۱۳۷۷) گفتمان، ترجمه حسینعلی نوذری فصلنامه گفتمان، ش صفر، صص: ۳۹-۵۳۳.

لاکلاو، ارنستو (۱۳۷۹) واسازی، عملگرایی، هرمنونی (بخش نخست) ترجمه مرادعلی صدوقی، مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان، صص: ۲۴۱-۲۵۲.

مک دائل، دایان (۱۳۸۵) مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.



میلز، سارا (۱۳۸۲) گفتمان، ترجمه فتاح محمدی، زنگان: نشر هزاره سوم.

نش، کیت (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران، نشر کویر

نوریس، کریستوفر (۱۳۷۷) گفتمان، ترجمه حسینعلی نودری، فصلنامه گفتمان، ش صفر، صص: ۱۷-۳۸.

هوراث، دیوید (۱۳۷۷) "نظریه گفتمان" ترجمه سیدعلی اصغر سلطانی، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲، صص: ۱۸۲-۱۵۶.

هوراث، دیوید (۱۳۷۹) "نظریه گفتمان"، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، مجموعه مقالات "گفتمان و تحلیل گفتمانی"، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان، صص: ۱۶۰-۱۳۳.

هال، استوارت (۱۳۷۴) "مرام و نظریه ارتباطات"، ترجمه محمود صدری، در "بازنگری در ارتباطات: مسائل مربوط به نگاره‌ها"، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

ون دایک، تئون‌ای (۱۳۷۷) "اقتدار، گفتمان، و دسترسی"، ترجمه مجید خسروی نیک، فصلنامه گفتمان، ش ۲، صص: ۱۰۲۰-۷۳.

منابع انگلیسی:

Laclau, E. & Mouffe, C. (1985) *Hegemony and Socialist Strategy: Toward a Radical Democratic Politics*, London: Verso.

Laclau, E. & Mouffe, C. (1987) "Post-Marxism without Apologies", *New Left Review*, No.166: 79-106.

Laclau, E. & Mouffe, C. (2001) *Hegemony and Socialist Strategy: Toward a Racial Democratic Politics* (2nd ed), London: Verso.

**Smith, A.M. ( 1998 ) Laclau and Mouffe: the Radical Democratic Imaginary, London: Routledge.**

**Ryan, M. ( 1982 ), Marxism and Decunstruction, Baltimore: Johns Hopkins University Press.**

**Saukko, p ( 2003 ) Doing Reaserch in Cultural Studeis. Sage Pub.**

**Torfig, J. ( 1999 ) New Theories of Discourse: Laclau, Mouffe, Zizek, Oxford: Blackwell.**

**Torfig, J. ( 2003 ) "Discourse Theory: Its Empirical Application and Methodological Self-Refelection", Conference, RUC,6-7, February, Accessed: 7-12-2006, at: [www.diskurs.dk/arrangement/DISconf.pdf](http://www.diskurs.dk/arrangement/DISconf.pdf)**

**-Wenman, M.A. ( 2003 ) "Laclau or Mouffe? Splitting the Difference", 'philosophy and Social Critisim' Vol.29, No.5: 581-606.**

\* "این مطلب برای درس روش تحقیق استاد محترم جناب آقای دکتر علی دلاور تهیه و ارائه شده است. آرایه کننده این مطلب آقای فواد حبیبی است"